

که چو خوش بنگری ای سرو روان...

علی صفری آق قلعه

چکیده

این نوشته پاسخی است به نقدی با عنوان «گذری بر تحفةالعراقین خاقانی شروانی به کوشش علی صفری آق قلعه» به قلم آقای سعید مهدوی فر که در شماره ۴۹/آینه میراث منتشر شده بود. در نوشته کنونی به اشتباهات منتقد و شیوه نادرستی که در نوشته خود در پیش گرفته بود پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: نقد، پاسخ نقد، تحفةالعراقین، خاقانی شروانی

در نشریه آینه میراث (شماره پیاپی ۴۹) نوشته‌ای به قلم آقای سعید مهدوی فر با عنوان «گذری بر تحفةالعراقین خاقانی شروانی به کوشش علی صفری آق قلعه» منتشر شده است که ناظر بر چاپ نویسنده این سطور از متن یاد شده در عنوان مقاله است. نویسنده مقاله شماری از لغزشهای چاپ ما را گوشزد کرده‌اند که موجب سپاس است؛ اما در بخشهایی از آن نوشته مطالبی هست که نیاز به توضیح دارد و در نوشته کنونی به آنها خواهیم پرداخت.

پیش از پرداختن به اصل مطلب، یادکرد سه نکته بایسته می‌نماید: نخست اینکه بخشی از نوشته ایشان جزو نکاتی است که ما نخستین بار در گشودن دشواریهای شعر خاقانی بدانها اشاره کرده بودیم و ایشان با پروردن همان موضوعات، و بی اشاره بدانچه در نوشته ما هست، مطلب را به گونه‌ای مطرح کرده‌اند که گویا همه از یافته‌های ایشان است.

دیگر اینکه اندکی پیش از چاپ ما از *تحفة العراقین*، چاپی از این اثر توسط آقای یوسف عالی عباس‌آباد منتشر شد. بخشی از آنچه آقای مهدوی‌فر در مقاله خود یاد کرده‌اند در واقع مطالبی است که از مقابله آن چاپ با چاپ ما به دست آورده‌اند. این نکته با گفته ایشان مبنی بر اینکه از نوشتن مقاله خود قصد پیش‌برد پژوهش بر *تحفة العراقین* — به‌ویژه چاپ ما — را داشته‌اند سازگار نیست؛ چرا که آن تصحیح در دسترس همگان هست و آنچه از آن کار بیرون‌نویس شده نکته تازه‌ای به شمار نمی‌آید.

اینکه چرا کار نویسنده این سطرها با آنکه مدت‌ها پیش از کار آقای عالی آماده چاپ بود یک سال پس از چاپ ایشان منتشر شد، داستانی دارد که یادکردن دلایل گوناگون آن مجال دیگری می‌خواهد. هرچه بود، با مشکلاتی که برای چاپ این نگارنده پیش آمد کار آقای عالی آن اندازه جلو افتاد که حتی می‌توانستیم از آن چاپ در کار خود بهره ببریم. با این حال چنین نکردیم؛ چرا که نمی‌خواستیم کار خود را از زلف دیگران فربه سازیم. و مهم‌تر اینکه نمی‌خواستیم استقلال کاری که برایش زحمت بسیاری کشیده شده بود با چند نکته برگرفته از دیگران مخدوش شود. بنابراین متنی که در آغاز به میراث سپرده شده بود، همانگونه به چاپ رسید.

نکته دیگر اینکه پس از چاپ آقای یوسف عالی عباس‌آباد نقدی به قلم نگارنده این سطور بر آن کار نوشته شد (در: *گزارش میراث*، پیاپی ۲۳ و ۲۴ [مرداد و شهریور ۱۳۸۷]، ص ۲۵-۳۲) که مطالب تازه‌ای در باره *تحفة العراقین* و زندگی خاقانی در بر داشت. چون خواسته شد که مقاله با نام مستعار باشد، ناگزیر از نام

منحصربفرد یکی از نزدیکان استفاده شد. در خلال مطالب سپسین به آن مقاله اشاره خواهد شد و لذا از آن نوشته با عنوان «مقاله نام مستعار» یاد خواهیم کرد. آقای مهدوی فر در نوشته خود نخست پنج مورد کلی را در باره تصحیح ما یاد کرده و سپس به یادکرد نکاتی در باره بیتها یا یادداشتهای آنها پرداخته‌اند. در اینجا نخست به آن پنج مورد کلی می‌پردازیم و سپس در باره بیتها و یادداشتهای گفتگو خواهیم کرد.

– نخستین نکته‌ای که یاد کرده‌اند، اینکه چرا عنوان اصلی متن را *تحفة‌العراقین* و عنوان فرعی را *ختم‌الغرایب* نهاده‌ایم. ما در دیباجة چاپ خود یادآور شدیم که دلیلی در دست نیست که *تحفة‌العراقین* نام دیگر این منظومه و ساخته خود خاقانی نباشد. در همانجا شواهدی را از حدود سی سال پس از درگذشت خاقانی تا یکی دو سده اخیر یادآور شدیم که در همه آنها این منظومه به نام *تحفة‌العراقین* خوانده شده است. جز این شواهد – و شواهد دیگری که بعدها به دست آوردیم – می‌توان به نسخه‌های پرشمار این اثر اشاره کرد که در همه آنها نام *تحفة‌العراقین* بر اثر درج شده است و نمی‌توان همه اینها را حاصل اشتباه دانست؛ بنا بر این ما همان نام نخستین را که در تاریخ ادبیات فارسی همواره به کار رفته بر روی جلد نهادیم و ثبت نام *ختم‌الغرایب* به عنوان نام دوم، گویای مطلب است.

البته در تأیید نام *ختم‌الغرایب* نیز ظرایفی هست که نادیده مانده‌اند و باید با متن و نسخه‌های آثار خاقانی آشنا بود تا بدانها پی برد. برای نمونه آقای مهدوی فر در نوشته خود به یادداشت استاد افشار مبنی بر تأیید نام *ختم‌الغرایب* در دیباجة چاپ عکسی نسخه وین (ص نوزده) استناد کرده‌اند. روشن است که ایشان همه موارد را پذیرفته‌اند؛ حال آنکه پنجمین موردی که استاد افشار یاد کرده‌اند، چون برگرفته از منبعی دیگر بوده به درستی نقل نشده است. ایشان نوشته‌اند:

نسخه خطی شماره ۱ / ۶۰۰ *تحفة‌العراقین* به خط عبدالباری نطنزی مورخ

۱۰۳۵ تا ۱۰۳۷ دارای دیباجة‌ای است همانند دیباجة مصدر بر بعضی از نسخ

تحفة العراقین ولی با عنوان «دیباچه ختم الغرائب» به جای تحفة العراقین...

در باره این عبارت باید توجه داشت که نسخه ۶۰۰ سپهسالار دارای متن *تحفة العراقین* نیست؛ بلکه مجموعه‌ای است از چند اثر نجومی که در آغاز آن مقدمه منثور *تحفة العراقین* و دوازده نامه از خاقانی ثبت شده است.^۱ دیگر اینکه در آغاز دیباچه مندرج در آن مجموعه عبارت «دیباچه ختم الغرائب» ثبت نشده بلکه آورده شده: «مقدمه کتاب ختم الغرایب؛ بقیه المصدور الی قدوة الصدور».^۲ بخش نخست این عبارت می‌رساند که این دیباچه منثور از آغاز نسخه‌ای گرفته شده که نام اثر در آن به صورت *ختم الغرایب* ضبط شده بوده است. اما نکته دیگر که باید بدان توجه داشت اینکه همین یادداشت نشان می‌دهد خاقانی برای دیباچه منثور *تحفة العراقین* نیز همانند هر یک از شش مقاله متن، نامی نهاده که همانا «بقیه المصدور الی قدوة الصدور» است و این نام از نسخه‌های اثر افتاده است.^۳

- دومین نکته‌ای که بدان اشاره کرده‌اند، اینکه ما در تعلیقات خود گاهی صرفاً به یادکرد شواهد متون و مشابهات یک مضمون پرداخته‌ایم و توضیحی در باره آنها نداده‌ایم. سپس یادداشت ما بر بیت ۲۹ را در باره تعبیر «زنگی طرب» مثال زده‌اند (ص ۲۸۷). در باره این گونه یادداشتها باید توجه داشت که برخی از تعابیر متن چندان روشن است که ما جز یادکرد شاهد، نیازی به ارائه توضیح بیشتر برای آنها ندیده‌ایم؛ چنانکه در همان مثالی که یاد کرده‌اند همین‌گونه است. اما نکته تأمل برانگیز اینجاست که ایشان با اینکه به این شیوه خرده گرفته‌اند، خودشان نیز به ارائه شاهد بسنده کرده‌اند (ص ۲۱۲-۲۱۳). ایشان برای مثال دیگر به یادداشت ما بر بیت ۱۹۰۵ در باره مضمون «شاخ گل و سگ» اشاره کرده‌اند که آنجا هم فقط شاهد را یاد کرده‌ایم. ایشان در دنباله مطلب نوشته‌اند: «این اشارت چنان غریب است که آن را در چندین منبع معتبر که رجوع کردم نیافتم؛ ولی در حواشی مرحوم عبدالرسولی در باب آن چنین آمده: گویند سگ دیوانه را بر گلبن بندند افاقه یابد...» و سپس یادداشت دیگری از مرحوم

عبدالرسولی را در همین مورد آورده‌اند. اذعان ایشان بر غرابتِ موضوع، خود دلیلی است که چرا در برخی از یادداشتها صرفاً به یادکرد شواهد پرداخته‌ایم. از سویی آنچه آقای مهدوی فر از حواشی چاپ عبدالرسولی آورده‌اند اشاراتی فاقد پشتوانهٔ متنی است و ما چنین مواردی را تا جای ممکن در کار خود وارد نکرده‌ایم. در این زمینه باید یادآور شویم که گاهی یک مضمون یا تعبیر، شواهد دیگری در متون دارد. این شواهد اگرچه وجه قابل اطمینانی برای دریافتن دشواری بیت به دست نمی‌دهند، اما درستی ضبط متن را تأیید می‌کنند. بنابراین یادکرد همان شواهد یا مشابهاً، ضروری است. گاهی حتی با مضامینی رویاروی می‌شویم که مشابهاً آن نیز اندک است. برای نمونه بیت ۲۰۷۶ *تحفة‌العراقین* چنین است:

بر گنبدِ فستقی به هر ماه
عُنَّابی کرده کیسهٔ ماه
در چاپ دکتر قریب به جای واژهٔ «کیسه»، «گیسوی» و در دو نسخه هم «کسوت» ضبط شده است. ما در تصحیح متن ناگزیر از ضبط اقدم و اکثر نسخه‌ها — یعنی «کیسه» — پیروی کردیم و البته این نکته را هم مد نظر داشتیم که عُنَّابی و فستقی مربوط به رنگ یا نوع منسوجات است و «کیسه» یا «کسوت» به هر حال نسبت به «گیسو» تناسب بیشتری با مضمون بیت دارند. با این حال تأیید این‌گونه ضبطها نیاز به سند دارد و صرفاً نمی‌توان به ضبط نسخ اقدم یا اجماع نسخه‌ها اعتماد کرد. در سالهایی که از چاپ متن گذشته است، تنها یک شاهد برای تعبیر «عُنَّابی شدن کیسه» در *دیوان ذوالفقار شروانی* (ص ۴۶۴ چاپ عکسی لندن) یافتیم، بدین قرار:

بی نار رخ تو چهرهٔ ما آبیست
بی لعل لبِت کیسهٔ کان عُنَّابیست
روشن است که از این بیت نمی‌توان مفهوم دقیق بیت *تحفة‌العراقین* را دریافت؛^۴ اما همین شاهد، دست‌کم ضبط تعبیر «عُنَّابی شدن کیسه» را تأیید می‌کند. بسیاری از شواهدی که ما در یادداشت‌های خود آوردیم، با توجه به این‌گونه ظرایف بوده است، حتی اگر به وجه آن تصریح نکرده باشیم.

- سومین نکته ایشان که نوشته‌اند: «... در کار آقای صفری نیز توجهی به ظرایف ادبی سخن و به‌ویژه صور خیال آن نشده...» باید با دلایلی همراه باشد و لازم است تا اشاره کنند که مقصودشان از ظرایف ادبی سخن و صور خیال چیست. ما تا جایی که بایسته بوده است به این موارد پرداخته‌ایم. ضمن اینکه در تصحیح متنی چون *تحفة العراقین* نمی‌توان انتظار داشت که مصحح همه چیز را در باره متن بنویسد. برخی پژوهشهای مرتبط با یک اثر، باید جداگانه صورت بگیرد؛ و البته نسبی بودن انتظار خوانندگان نیز باید در نظر گرفته شود.

- چهارمین موردی که بدان پرداخته‌اند اینکه تعلیقات ما در آغاز متن نسبت به بخشهای پایانی حجم اندکی دارد. بر خلاف آنچه یاد کرده‌اند، بخش قابل توجهی از آنچه در بخشهای پایانی نیاز به توضیح داشته در بخشهای آغازین بدانها پرداخته شده و در نتیجه این موارد در یادداشتهای پایانی در حد یک ارجاع، مختصر شده است. از سویی ساختار متن نیز در بخشهای پایانی همانند بخشهای آغازین نیست. اگر توجه شود، بخشهای پایانی متن عمدتاً به ستایش افراد یا توصیف اماکن اختصاص یافته که تعلیقات مفصلی نیاز ندارد. در همین بخشهای پایانی نیز گاهی منابع موجود، هیچ کمکی به بررسیها نمی‌کند؛ اما بعدها با دستیابی به منابع بیشتر به تکمیل موضوع پرداختیم؛ چنانکه مقاله «زبان فارسی در دربار اتابکان موصل» را با نگرش به این نکته نوشتیم که با وجود دهها امیر و پادشاه بزرگ که در آن روزگار در جای جای ایران حکومت می‌کردند، چرا خاقانی *تحفة العراقین* را به وزیر یکی از اتابکان موصل (جمال موصلی / اصفهانی) پیشکش کرده است.

- پنجمین موردی که بدان پرداخته‌اند، اینکه چرا با وجود دیدن منابع گوناگون، از چاپهای سنگی *تحفة العراقین* و همچنین شرح ابجدی بهره‌ای نبرده‌ایم. در باره چاپهای سنگی باید توجه داشت که کاربرد آنها آنگاه می‌تواند ضروری باشد که نسخه‌های خوبی از متن موجود نباشد که در باره *تحفة العراقین* چنین نیست. در باره استفاده نکردن از شرح ابجدی نیز ما در پاورقی نخست از صفحه «چهل و هفت» مقدمه خود اشاره کرده بودیم که «هم متن و هم شرح آن از جمله

کارهای بسیار ضعیف در مورد *تحفة العراقین* — و حتی متون ادب فارسی — به شمار می‌آید و ما در پژوهش حاضر هیچ استفاده‌ای از آن نکردیم». گویا آقای مهدوی‌فر مقدمه‌ای ما را به دقت نخوانده و شرح ابجدی را ندیده‌اند. در بخش سپسین به مواردی خواهیم پرداخت که آقای مهدوی‌فر در باره ابیات متن و یادداشتهای ما یاد کرده‌اند. این موارد به ترتیب شماره ابیات در چاپ نگارنده این سطور است:

- بیت ۲۲:

ای مُهرِ دهانِ روزه‌داران جان‌داروی عُلّتِ بهاران
اعتراض کرده‌اند به اینکه مضمون تعبیر «مهر دهان» را مبنی بر تعبیر «نختم علی افواههم» در آیه ۶۵ سوره یس دانسته‌ایم. در باره توضیح ایشان باید یادآور شویم که ما در یادکرد این آیه، همان تعبیر «مهر دهان» را مدّ نظر داشته‌ایم و یادداشتهای و شواهدی که آوردیم گویای موضوع هست. آنچه ایشان یادآور شده‌اند برداشتی است که از مضمون آیه داشته و به یادداشت ما تحمیل کرده‌اند. می‌دانیم که مفهوم مهر نهادن بر اندام و اعضای بدن در شماری از آیات قرآنی یاد شده است اما ما آیه‌ای را یاد کردیم که شاهد دقیقی برای مهر بر دهان نهادن بوده است. بدیهی است که متن قرآن کریم کهن‌ترین متن بازمانده از دوره اسلامی و کهن‌ترین شاهد برای این مفهوم بوده است. نویسنده این سطرها پس از چاپ متن، مقاله‌ای با نام «مفهوم مهر در نخستین سده‌های اسلامی» نوشت (در: گزارش میراث، پیاپی ۳۵ [مهر و آبان ۱۳۸۸]، ص ۴-۷) که تأییدی بر تعلیقه ما بر همین بیت — همراه با مطالبی افزون‌تر — است.

- بیت ۳۱:

دیباچه روم را ز تورنگ آیینۀ زنگ را ز تو زنگ
آقای مهدوی‌فر برای واژه «دیباچه» که آن را به درستی ضبط کرده بودیم وجهی آورده‌اند که نادرست می‌نماید. ایشان نوشته‌اند: «به نظر می‌رسد در این بیت "دیباچه" یا "دیباچه" مصغر "دیبا" باشد...» در باره نوشته ایشان باید یادآور

شویم که دیباجه را برخی از دیرباز به نادرست، معرب از فارسی دانسته‌اند؛ با این حال شواهد نشان می‌دهد که این واژه از زبانهای کهن سامی به زبان عربی و همین‌طور زبانهای ایرانی راه یافته، چنانکه در سریانی به صورت (dibogâ) ضبط شده است (نک: فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی، ج ۱، ص ۲۳۶). بنا بر این حرف جیم در واژه عربی «دیباجه» در واقع گشته حرف گاف در زبان سامی مأخذ آن است و با «چه» تصغیر فارسی نباید ارتباطی داشته باشد. چنانکه مرحوم پورداد در یادداشتی اشاره کرده‌اند، واژه‌هایی چون دیباجه، دبیر و چند واژه فارسی دیگر از ریشه سومری (dup) به معنی لوحه‌های نبشته به زبانهای ایرانی راه یافته است.^۵ استاد پورداد در یادداشت پیش‌گفته تصریح دارند که «دیباجه» نادرست و «دیباجه» درست است. دکتر علی‌اشرف صادقی نیز در مقاله «اجاره‌نامه، قباله‌نامه، قصبچه...» (در: مسائل تاریخی زبان فارسی، ص ۲۵۳-۲۵۵) به این واژه پرداخته‌اند و یادآور شده‌اند که این واژه — و چند واژه دیگر — در واقع شکل تصغیر شده واژه‌های مشابه نیست.

- بیت ۳۳:

وز رفتن تست ازین ولایت این هفت صحیفه، پُر ده آیت
 آقای مهدوی‌فر، پس از نقل بخشی ناقص از یادداشت ما، نوشته‌اند: «بدیهی است که شاعر ستارگان را به ده آیت مانند کرده است نه ده آیت را به ستارگان». در این زمینه باید توجه داشت که این تشبیه دوسویه است و در این‌گونه تشبیهات چنانکه رادویانی در ترجمان‌البلاغه (ص ۴۴ چاپ آتش) یاد کرده «راست‌ترین و نیکوترین آنست کی چون باشگونه کنیش تباه نگردد و نقصان نپذیرد و هر یکی از مانده‌کردگان بجای یکدیگر بیستند». از آنجا که در بیت مورد گفت‌وگوی ما سخن از «ده آیت» رفته، ما اشاره کردیم که «خاقانی شکل این علامات را در نظر گرفته و آنها را به ستارگان شب تشبیه کرده است». از سویی اگر آقای مهدوی‌فر به چند سطر پایین‌تر از همان یادداشت ما توجه می‌کردند درمی‌یافتند که در آنجا به عکس این تشبیه هم اشاره کرده‌ایم: «تشبیه

کواکب به ده آیت در دیوان هم دیده می‌شود...» نیز یادآور شویم که آنچه ما در یادداشت خود یاد کردیم، ناظر به تشبیه یاد شده در متون و آثار خاقانی بوده است؛ اما آنچه آقای مهدوی فر اشاره کرده‌اند از محدوده تشبیه بیرون می‌رود و در آن صورت باید گفت که خاقانی در بیت مورد گفت‌وگو «ده آیت» را به استعاره از ستارگان به کار برده است.

- بیت ۸۷:

گردون که قبای شب زره زد بر رشته جان من گره زد
آقای مهدوی فر از یادداشت ما بر این بیت فقط این عبارت را نقل کرده است:
«زره زدن قبا؛ دقیقاً مشخص نشد منظور از این تعبیر چیست.» ما در دنباله شواهدی را از دیوان خاقانی (ص ۴۵ و ۴۲۶) یاد کرده بودیم که ضبط متن را تأیید می‌کرد. نخستین شاهد را چون پس از این بدان اشاره خواهیم کرد در اینجا یاد می‌کنیم:

صبح فنک پوش را، ابر زره زد قبا برده کلاه زرش، قندز شب را ز تاب
این بیت تحفة العراقین از نمونه‌هایی است که با شواهد موجود نمی‌توان آن را به درستی دریافت؛ اما همین اندازه که شواهدی از آن در دسترس باشد، می‌توان بخشی از دشواری بیت مورد نظر را گشود. بی‌توجهی به این‌گونه شواهد موجب بروز اشتباهاتی می‌شود که اتفاقاً نمونه‌ای از آن را آقای مهدوی فر مرتکب شده است. ایشان با این فرض نادرست که «قبازره» نوعی از قبای زره‌گونه بوده، در یادداشت خود آورده است: «... پوششهای روی لباس را علاوه بر "بستن" و "پوشیدن" با همکرد "زدن" نیز به کار می‌برده‌اند، مانند کمر بند زدن، دستار زدن، جقه و زنار زدن و... بنابراین "قبازره زدن" به معنای "قبازره" بستن و بر تن پوشیدن آن به کار رفته و "قبازره" خود نوعی قبای زره‌گونه بوده است...» صرف‌نظر از اینکه اطلاق تعابیری چون «دستار زدن» یا «زنار زدن» به پوشیدن آنها بسیار غریب و نامتعارف است، باید بگوییم که در پذیرفتن «قبازره» به

عنوان گونه‌ای جامه جای سخن هست؛ چرا که شاهدهی در متون برای آن یافت نمی‌شود. گویا تعبیر «قبایی زره» در بیت زیر از شرفنامه نظامی (ص ۴۲۳ چاپ باکو) موجب شده که مدخل «قبایی زره» در برخی از فرهنگها راه یابد:

قبایی زره بر تنش تابدار چو سیماب روشن چو سیم آبدار

و این تعبیر هم نمی‌تواند شاهد «قبازره» زدن مطابق گفته آقای مهدوی فر باشد. از سویی این نکته که «قبازره زدن» (پوشیدن «قبازره») نادرست و «قبا، زره زدن» (زره زدن قبا) درست است، از همان بیت *تحفة العراقین* به خوبی آشکار می‌شود، چرا که در آن آمده است «قبای شب زره زد» و این تعبیر را نمی‌توان به هیچ وجه «قبازره زدن» (یعنی جامه‌ای با نام «قبازره» پوشیدن) تعبیر کرد؛ چرا که در آن صورت باید می‌گفت: «قبازره شب زد». همین‌گونه است تعبیر «ابر زره زد قبا» در نخستین بیتی که از *دیوان خاقانی* یاد کردیم و این هر دو شاهد نشان می‌دهد که همان «زره زدن قبا» که یاد کرده‌ایم درست است. گفتنی اینکه دکتر سجادی نیز این تعبیر را در فرهنگ لغات و تعبیرات *دیوان خاقانی شروانی* (ج ۲، ص ۱۱۷۱) ذیل «قبا زره زدن» یاد کرده و آن را از دیدگاه دستوری «مصدر مرکب» دانسته است.

- بیت ۱۳۳:

نه غاشیه‌ایست چرخ اخضر؟ چار ارکانش نهاده بر سر؟

اشاره کرده‌اند: «به نظر می‌رسد بتوان «نه غاشیه» خواند، در این صورت با «چار» در آغاز مصراع دوم تناسب دارد و با شیوه خاقانی در بهره‌گیری از اعداد سازگارتر است.» مطابق ضبط نسخه‌های معتبر و سیاق متن در بیت‌های پیشین و پسین، بیت را باید به شیوه استفهام خواند. گمان آقای مهدوی فر در صورتی درست است که بیت را به صورت خبری یعنی «نه غاشیه است» ضبط کنیم که با ضبط نسخه‌های معتبر ما سازگار نیست.

-بیت ۱۸۱:

فرزین به سه خانه زین سوی تست ماه، اجری او ز پهلوی تست

آقای مهدوی فر پس از اشاره بدین نکته که در ضبط «فرزین» به جای «پروین» با چاپ ما موافق هستند، آورده‌اند: «باید افزود که مراد از فرزین، ماه است.» پرسش اینجاست که مگر در یادداشت ما بدین نکته اشاره نشده است تا نیاز به افزودن آن توضیح باشد؟ عبارت خود را از همان یادداشت (ص ۳۳۵) یاد می‌کنیم: «پس مشخص است که در اندیشه خاقانی، ماه وزیر فلک است و بر این اساس در بیت حاضر، فرزین (وزیر) درست می‌نماید که با نسخ اقدم نیز موافق است.» نکته دیگر اینکه آقای مهدوی فر در همین یادداشت عبارتی را از تاریخ طبرستان در تأیید این مطلب یاد کرده‌اند. این عبارت را نگارنده در ۱۳۸۷ش در «مقاله نام مستعار» در تأیید ضبط «فرزین» یاد کرده بود. دانسته نیست که چرا آقای مهدوی فر با اینکه آن مقاله مرتبط با تحفة العراقین را دیده‌اند، به جای ارجاع به آن مقاله — و یا حتی ارجاع به خود تاریخ طبرستان — به شرح غزلهای حافظ حسینعلی هروی ارجاع داده‌اند؟

-بیت ۲۰۷:

قمری ز تو پارسی‌زبان گشت کاراسی کارنامه‌خوان گشت

آقای مهدوی فر بی اشاره به یادداشتهای ما بر این بیت، به یادکرد احتمالی پرداخته‌اند که زنده‌یاد دکتر محمدامین ریاحی در یادداشتهای نزهة المجالس در باره یکی بودن «کاراسی» با «تاج قراسی قزوینی» مطرح کرده‌اند. ما در یادداشت این بیت به یادکرد پژوهشهای پیشین — به ویژه مقاله استاد عباس اقبال آشتیانی — در باره «کاراسی» پرداخته بودیم. افزون بر آن، چون این نام در نسخه وین به صورت «کارراستی» ضبط شده است، این نکته را نیز یاد کرده بودیم که این ضبط در منابعی چون مجمل‌التواریخ و القصص نیز دیده می‌شود و

احتمالاً شکل درست نام نیز همین «کارراستی» بوده است. در سالهای پس از چاپ متن نیز شواهد دیگری در این زمینه یافته‌ایم؛ چنانکه این نام در مقدمه قدیم شاهنامه (مندرج در: نسخه ۱۰۹۶ کتابخانه مجلس، ص ۶ پ) به صورت «کاراستی» ضبط شده است. با توجه بدانچه یاد کردیم تبدیل «کارراستی» یا «کاراستی» به «قراسی» نیاز به قراین محکمی دارد. از سویی اگر این احتمال از یافته‌های آقای مهدوی فر بود و یا اینکه ایشان می‌توانستند آن را به اثبات برسانند مجال طرح در این نوشته را داشت، اما در شکل کنونی نمی‌توان دانست که یادکرد آن چه کاربردی در پیشبرد تصحیح تحفه‌العراقین دارد.

- بیت‌های ۲۷۷-۲۷۹:

هر لحظه به ساحل از میانش	دندان فکنند ماهیانش
از دندان برگرفته افلاک	هر دندان را به سنگ تریاک
مریخ چو حقّ ارز بگزارد	ز آن دندان کرد دسته کارد

نویسنده این سطرها در یادداشت بیت ۲۷۷ جز یادکرد سه شاهد از دیوان خاقانی به نقل پنج شاهد از دیگر متون در باره «دندان ماهی» پرداخته بود که در آنها به کاربرد «دندان ماهی» عمدتاً برای دسته کارد و همچنین ساختن مصنوعات چون شطرنج اشاره شده است. نیز ما همانجا پس از یادکرد شاهدهی از سوانح‌الافکار رشیدی اشاره کردیم که: «چنانکه می‌بینیم در این عبارت، دندان شیرماهی را جزو عظام (در اینجا: استخوانهای گرانهای تزئینی جانوران) برشمرده است». این شواهد برای تأیید این نکته بسنده بوده است که از دندان ماهی برای دسته کارد استفاده می‌شده و آنچه خاقانی در تحفه‌العراقین یاد کرده مضمونی خیالی و شاعرانه نیست. با این حال آقای مهدوی فر بی آنکه هیچ اشاره‌ای به یادداشتها و شواهد ما داشته باشند، صرفاً با این گمان که «دندان ماهی» همان «ختو» است چهار صفحه مجله را به یادکرد شواهدی در باره ماهیت «ختو» اختصاص داده‌اند. در باره گمان ایشان باید توجه داشت که در

منابع کهن، هرگز «ختو» با «دندان ماهی» یکی دانسته نشده و حتی در دو مورد از شواهدی که خود ایشان یاد کرده‌اند — یعنی *جواهرنامه نظامی و آداب الحرب و الشجاعة* — میان این دو جوهر تمایز دیده می‌شود و در آن متون به این تمایز تصریح شده است. باید توجه داشت که این جوهرهای حیوانی شامل عاج یا دندان برخی جانوران (گاه دریایی) است که از آنها برای ساختن اشیاء تزئینی استفاده می‌کردند. بنابراین، یکسان بودن کاربرد این جوهرها نمی‌تواند به معنی یکسان بودن ماهیت آنها باشد. وانگهی آقای مهدوی فر در همانجا نوشته‌اند که دو سال پس از انتشار *تحفة العراقین* چاپ ما «تحقیق مستقل و قابل توجهی» را در باره دندان ماهی به انجام رسانیده‌اند؛ بنابراین لزوم چندانی نداشت که آن مقاله را دوباره در دل مقاله مرتبط با چاپ ما جای دهند.

- بیت ۲۷۹:

مَرِيخٌ چو حقّ ارز بگزارد ز آن دندان کرد دسته کارد
آقای مهدوی فر به یادداشت ما در باره «ارز» در این بیت که آن را بر پایه شواهد متنی به معنی ارزشمندی دانستیم اعتراض کرده و به نقل از یادداشتهای *تحفة العراقین* چاپ آقای عالی این واژه را همان گیاه «ارز» (برنج) دانسته‌اند. ایشان وجه گشودن بیت را از همان منبع چنین نقل کرده‌اند که یکی از کاربردهای «ارز» جلا دادن فلزات است. در توضیح باید بگوییم که آنچه آقایان عالی و مهدوی فر به شاهد از مخزن/لادویه در باره جلا دادن فلزات نقل کرده‌اند، صرفاً اشاره دارد که آب مطبوخ برنج برای زایل کردن چرک جواهر کاربرد دارد و هیچ اشاره‌ای به جلا دادن فلزات در آن عبارت دیده نمی‌شود. به عبارت توجه شود: «و چون جواهر را با آب مطبوخ برنج و یا آب نخاله غیرمطبوخ آن بشویند چرک آن زایل سازد و جلا دهد.»

این مفهوم، برداشت نادرستی است که هر دو نویسنده از عبارت مخزن/لادویه داشته‌اند. دیگر اینکه توجه نکرده‌اند نام این گیاه در وزن بیت نمی‌گنجد، چرا که اصل لاتینی آن Oriza بوده و در متون دوره اسلامی به صورتهایی عمدتاً

متناسب با ضبط فرنگی آن — چون «أرُز» «أرُز» — ضبط شده است، چنانکه مثلاً در همان مخزن/لادویه (ص ۶۲) آمده است: «ارز: به ضمّ همزه و رای مهمله و زاء معجمه. معرّب اورز و اوریز یونانی است...» از سویی اگر هم وزن این واژه با بیت سازگاری داشته باشد، آنگاه بیت را چگونه توجیه می‌کنند؟ مریخ چون حق برنج را به جای آورد از آن دندان (دندان ماهیان) دسته‌کارد ساخت (؟)

- بیت ۴۴۳:

کاسماء مهین برو نبشته‌ست تریاق مهین درو سرشته‌ست
آنچه ما در یادداشتهای این بیت یاد کردیم شواهدی از دیوان و منشآت خاقانی در باره «تریاق اعظم» و «تریاق اکبر» بود که تعبیر مندرج در متن یعنی «تریاق مهین» را دقیقاً تأیید می‌کند و ناظر به ترجیح ضبط متن بر نسخه‌بدلها («تریاق بهین» و...) بوده است. آنچه آقای مهدوی فریاد کرده‌اند، صرفاً شواهدی از متون پزشکی در باره «تریاق فاروق» است که با مقصود خاقانی از کاربرد تعبیر «تریاق مهین» ارتباطی ندارد. خاقانی در این بیت با اغراقی شاعرانه به ستایش خاتمی می‌پردازد که از وزیر محمدین محمود گرفته بود. کاربرد «تریاق مهین» در کنار «اسماء مهین» (/نامهای اعظم) نشان می‌دهد که تریاقی در نهایت تأثیر و شفابخشی مد نظر خاقانی بوده است. مفهوم «تریاق مهین» در اینجا چیزی هم‌ارز با مفهوم «اکسیر» در کیمیاگری و با تسامحی «میزان الحکمه» در حیل و «پرگار تام» در هندسه است. یعنی آنچه به گونه‌ای نتیجه آرمانی از یک دانش یا پدیده به شمار می‌آید.

- بیت ۴۶۷:

عدل ار نه مهندسی نمودی این گنبد آبگون نبود
ما در یادداشت خود احتمال داده بودیم که شاید این مضمون برگرفته از عبارتی (یا حدیثی) باشد که بدین گونه در عقد/العی للموقف/الاعلی (ص ۸۲) ضبط شده است: «عِمَارَةُ الْبُلْدَانِ مِنْ عَدْلِ السُّلْطَانِ». نیز در آنجا یاد کردیم که مضمون

بیت می‌تواند مبنی بر این عبارت در همان متن (ص ۸۶) باشد: «منصور خلیفه می‌گوید: لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال و لا مال الا بالعمارة و لا عمارة الا بالعدل...» نیز در همانجا ارجاعی دادیم به یادداشت بیت ۴۷۱ تحفةالعراقین که چنین است:

از عدل بمانده‌اند پیوست این طشت بلند و خایه پست
و در ذیل آن بیت اشاره کرده بودیم به اینکه مضمون می‌تواند مبنی بر روایت ذیل (از: کافی کلینی، ج ۷، ص ۱۷۴) باشد: «... عَنْ أَبِي إِبرَاهِيمَ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» قَالَ: لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا فَيُحْيِيونَ الْعَدْلَ فَتُحْيَا الْأَرْضُ لِإِحْيَاءِ الْعَدْلِ وَ لِإِقَامَةِ الْحَدِّ...»

آقای مهدوی فر صرفاً نخستین شاهد ما را نقل کرده و در دنباله نوشته‌اند: «حال آنکه اشاره است به حدیث بالعدل قامت السموات و الارض.» این نوشته ایشان می‌تواند بدین معنا باشد که آنچه را ما یاد کردیم نادرست می‌دانند؛ در حالی که چنین نیست و همه شواهدی که ما یاد کردیم با مضمون ابیات منطبق است. دلیلی هم در میان نیست که مضمون بیت حتماً برگرفته از یک حدیث و آن هم حدیث یادشده ایشان باشد. این مورد را نیز آقای مهدوی فر از یادداشتهای آقای عالی برگرفته است.

- بیت‌های ۵۳۸ و ۵۳۹:

لفظش چو گلاب برزده سر کافور به هند عارضش در
تا درد سرم چو ببند از دور بنشاند از آن گلاب و کافور
ما در یادداشت بیت ۵۳۸ به دو نکته اشاره کردیم: نخست اینکه طبق عقیده خاقانی گلاب و کافور را برای رفع سردرد به کار می‌بردند. دوم اینکه در برخی متون اشاره شده که کافور از هندوستان می‌خیزد. برای هر دو نکته نیز شواهدی را یاد کرده بودیم. آنچه آقای مهدوی فر در باره این ابیات یاد کرده‌اند، در واقع شهادیابی برای مطالبی است که ما در یادداشت خود آورده‌ایم. ایشان موضوع را چنان مطرح کرده‌اند که گویی همه این موارد از یافته‌های خودشان است.

- بیت ۶۵۹:

این حال سیاه ز اهل ایمان چون خال سپید، دار پنهان
در نخستین مصراع، تعبیر «خال سیاه» را بر «حال سیاه» مرجح دانسته‌اند که
درست نیست. در بیت پیشین آمده است:
علمی که ز ذوق شرع خالیست حالی سبب سیاه‌حالیست
و اشاره به «حال سیاه» در بیت مورد گفتگوی ما در واقع مرتبط با همان
«سیاه‌حالی» در بیت پیشین است.

- بیت ۱۱۲۰:

تریاک‌ده اوست، مُشک‌ده او چون چشم گوزن و ناف آهو
ما در یادداشت این بیت با اشاره بدین نکته که خاقانی اشک چشم گوزنان را
تریاک زهرها می‌داند به یادکرد شاهد زیر از مدخل «زوفای» در صیدنه ابوریحان
بیرونی (ج ۱، ص ۳۵۱ ترجمه فارسی) پرداختیم:
و گویند «زوفای خشک» دو نوع است. یکی آنست که از گوزن حاصل شود به
همان طریقه که ذکر کرده‌ایم و این نوع، مضرّت زهرها را دافع است. و تولّد از
پشم گوزن چنان است که عادت گوزن آن بود که افعی را بخورد؛ [از قوت]
جبلی که در اوست، با زهر مقاومت کند و در این مقابله طبیعی او با زهر افعی،
بر پیشانی او طلا کند عرق پدید آید؛ چون مقابله مکرر شود، عرق بر پیشانی
او به تدریج کثیف شود و «زوفای» که از او حاصل می‌شود، از عرق است که به
تدریج کثیف شده است و منعقد گشته.

آقای مهدوی فر بخشی از نوشته ما یعنی نام «زوفای خشک» را که اشتباه
مترجم صیدنه است — و باید «زوفای تر» ترجمه می‌کرد — سند قرار داده و با
تجاهل نسبت به دنباله یادداشت و شواهدی که ما یاد کرده بودیم به این نکته
پرداخته‌اند که «پیوندی میان این تریاک با آنچه زوفای خشک نامیده‌اند وجود

ندارد، زیرا زوفای خشک به نوعی گیاه اطلاق می‌شود که از جهت بوی و شکل و مزه شبیه صعتر است.»

ما در یادداشت خود به چهار شاهد دیگر از دیوان خاقانی در باره این باور ارجاع داده بودیم و ایشان بی آنکه به شواهد یاد شده در یادداشت ما اشاره کنند، بخش ناقصی از یادداشت ما را درج کرده و نوشته‌اند: «تریاک چشم گوزنان، همچنان که خواهد آمد، غیر از اشک گوزن است.» اگر توجه می‌کردند، نوشته ما مستند به ابیاتی چون بیت زیر از دیوان خاقانی (ص ۴۰۸) بوده است که در یادداشت خود آنها را درج کرده بودیم:

چون گوزن از پس هر ناله بیارید سرشک / کز سرشک مژه تریاک شفائید همه

جالب توجه اینجاست که ایشان بلافاصله شواهد دیگری در تأیید اشک گوزن یاد کرده‌اند که نشان می‌دهد این پادزهر همان اشک چشم گوزن است (از جمله: عجایب المخلوقات طوسی و حیوة الحیوان دمیری).

نکته تأمل برانگیز اینجاست که ایشان وجهی را برای گشودن بیت خاقانی و ماهیت آن پادزهر درست دانسته‌اند که بر مبنای آن، پادزهر یاد شده هنگامی پدید می‌آید که گوزن پس از خوردن شمار فراوانی از مارها، حرارتی بر مزاجش مستولی می‌شود و برای دفع حرارت در آب غوطه می‌خورد؛ آنگاه بخاری از اعضای گوزن برمی‌خیزد و به سان اشک از چشمان او بیرون آمده و منجمد می‌شود که عبارت از همان پادزهر است. شاید این نکته که آقای مهدوی فر این آب بیرون آمده از چشم گوزن را اشک جانور نمی‌دانند، از آنجاست که گوزن هنگام خروج آب از چشمانش اندوهگین نیست تا آن را «اشک» بنامیم وگرنه آنچه به ظاهر در رد نظر ما آورده‌اند در واقع شواهدی در تأیید نوشته ما است.

باید توجه داشت که اختلاف میان دو دسته از منابع از اینجاست که بیرونی این ماده منعقد بر پیشانی گوزن را همان «زوفای تر» می‌داند اما دیگران، بی اشاره به نام این پادزهر — که قاعدتاً باید نامی داشته باشد — صرفاً آن را

بخاری می‌دانند که از اعضای حیوان متصاعد شده و از چشم گوزن برون آمده و منعقد شده است.

یک نکته را هم در پایان این بخش بیفزاییم و آن اینکه در کتابهای داروشناسی، عمدتاً زوفای تر را ماده‌ای منعقد بر پشم گوسفند دانسته‌اند (برای نمونه، نک: لابنیه، ص ۱۷۲؛ *الاعراض الطّیبه*، ج ۱، ص ۲۹۸). بیرونی در همان مأخذ (ج ۱، ص ۳۵۲) پس از یادکرد عبارتی که پیشتر یاد کردیم، اشاره دارد که زوفای تحصیل شده از پیشانی گوزن در غایت لطافت است و گونه‌ای که از پشم حاصل می‌شود، نوع نامرغوب آن است:

نوع دوم آن است که در قوّت کم از این است و گفتیم که تولّد بر دنبهٔ میش باشد و گوسپند و برّه... و چون کسی را معرفت او حاصل شده باشد باید که تحاشی کند تا زوفا از موضعی حاصل نکند که از گوزن و گوسفند به مخرج نجاست نزدیک بود...

- بیت ۱۱۶۹:

هر یک کسری بر اهل کسری هریک معنی به گاه معنی
در بارهٔ این بیت اشاره کرده‌اند که برای نام «معن» به تنی چند او سخنوران عرب اشاره کرده‌ایم، اما هیچ‌کدام به عنوان شخص مورد نظر خاقانی معرفی نشده است. سپس اشاره کرده‌اند که مقصود در بیت *تحفة العراقین* «معن زائده» است. ما در یادداشت خود (ص ۵۵۴) اشاره کرده بودیم: «در *لغتنامهٔ دهخدا* ابیاتی از *دیوان* [خاقانی] ذکر شده که نام «معن» در آن آمده و مؤلفین *لغتنامه*، این نام را مربوط به معن بن زائده بن عبدالله شیبانی دانسته‌اند.» اینکه ما در یادداشت خود بر «معن زائده» تأکید نکردیم، بدین دلیل است که در بیت، به سخاوت تأکیدی نشده و چون «معن زائده» به صفت بخشندگی مشهور شده، بر نام او تأکید نکردیم؛ به‌ویژه که جناس مندرج در واژه «معنی» نشان می‌دهد که باید در پی یافتن شخصی سخنور (اهل معنی) باشیم و معلوم نیست که ایشان با چه سندی بر معن زائده تأکید کرده‌اند.

- بیت‌های ۱۲۷۳-۱۲۷۴:

کرده دل پاکش از نهانم دعوی برادری جانم
با جان من شکسته بسته بر خوان و داد، نان شکسته

در باره این بیتها توضیحاتی آورده‌اند که به تصحیح ما ارتباطی ندارد؛ اما چون توضیحی داده‌اند که جای تأمل است، بدان اشاره می‌کنیم. نوشته‌اند: «در اینجا خاقانی به رسم برادرخواندگی یا "قارداش" اشاره دارد که در میان ترکان آذری از دیرباز مرسوم بوده است...» اگر مقصودشان این است که رسم برادرخواندگی «قارداش» نام دارد، نادرست است و «قارداش» در ترکی به معنی برادر است و در مقاله غفار کندلی هریسچی که بدان استناد کرده‌اند، از «صیغه قارداش» سخن رفته است. توجه شود که هریسچی با دیدگاه ویژه و شناخته‌شده خود تلاش دارد تا در نوشته‌هایش خاقانی را از ترکان وانمود کند و در اینجا نیز کوشش کرده تا اشاره شاعرانه خاقانی به عمق دوستی‌اش با عزالدین محمد مفرج را با شیوه برادرخواندگی ترکها — بر فرض صحت گفته‌هایش که همواره جای تأمل است — پیوند دهد. گفتنی اینکه روشهای برادرخواندگی که هریسچی یاد کرده است، صرفاً مختص ترکان نیست. تعبیر «نان شکستن» هم که هریسچی یک عبارت ترکی را مستند آن قرار داده و به معنی برادرخواندگی گرفته، در لغت برابر با «نان ترید کردن» است؛ چنانکه در کتاب المصا‌در (ص ۱۳) آمده است: «الترد: نان در کاسه شکستن» (نیز. نک: عین همین عبارت در: تاج‌المصادر، ج ۱، ص ۱۲).

- بیت ۱۳۸۰:

از خلد برهنه آمد آدم ایمان نه برهنه خوانده‌ای هم؟

آقای مهدوی فر تعبیر «لم یلبسوا ایمانهم» را در آیه ۸۲ سوره انعام به «لم یلبسوا ایمانهم» بدل کرده‌اند که نادرست است. تا جایی که می‌دانیم، هیچ کجا در تفسیر یا ترجمه این آیه واژه «ایمان» را به «سوگندان» تفسیر یا ترجمه نکرده‌اند تا

ضبط ایشان (ایمانهم) درست پنداشته شود. در میان همه ترجمه‌هایی که ما دیده‌ایم، عمدتاً همان واژه «ایمان» و به‌ندرت واژه‌هایی چون «گروش» یا «گرویدن» در برابر این واژه به کار رفته است (نک: فرهنگنامه قرآنی، ج ۱، ص ۳۲۲). ضمن اینکه واژه «آمنوا» در آغاز آیه به خوبی می‌رساند که در اینجا «ایمان» (گروش) باید باشد و نه «ایمان» (سوگندان). این تغییر، خواننده ناآشنا را گمراه خواهد ساخت و از سویی می‌رساند که ما در آن یادداشت با بی‌توجهی تمام «ایمان» را به جای «ایمان» گرفته‌ایم.

از سویی، اشاره آقای مهدوی فر به اینکه مضمون بیت مبتنی بر حدیث «الایمان عریان و لباسه التقوی» است، ناقض یادداشت ما نخواهد بود؛ به‌ویژه که از دیدگاه سبک‌شناسی متون کهن فارسی آنگاه که در عبارتی از تعبیر «نخوانده‌ای» یا «خوانده‌ای» به صیغه استفهام استفاده می‌شود، عمدتاً آن عبارت ناظر به آیه‌ای است که مقصود نویسنده یا گوینده می‌باشد. نمونه‌های فراوان این‌گونه تعبیر را می‌توان در متون و به‌ویژه آثار متصوفه و نوشته‌های مجلس‌گویان دید. به همین دلیل هم ما آیه‌ای را که ناظر به این مضمون است، در یادداشت خود یاد کردیم و به جستجوی احادیث پرداختیم. نیز تعبیر «لباس التقوی» در آیه ۲۶ سوره الاعراف همان کاربرد مجازی را دارد که در آیه یاد شده ما دیده می‌شود. آقای مهدوی فر اشاره نکرده‌اند، اما حدیثی که آورده‌اند، برگرفته از چاپ آقای عالی است.

از سویی، ایشان در این بیت نیز از یادکرد یا اشاره به نوشته‌های ما خودداری کرده و مطلب را به گونه‌ای پیش برده‌اند که گویی یافته‌ها از ایشان است. ما در یادداشت آن بیت (ص ۵۷۷) نوشته بودیم: «خاقانی در موضعی دیگر از اشعارش به ارتباط ایمان و برهنگی اشاره کرده. برای نمونه...» و در دنباله به یادکرد دو بیت از دیوان خاقانی پرداخته بودیم. تعبیر «برای نمونه» در زبان فارسی دارای مفهومی کاملاً روشن است؛ با این حال آقای مهدوی فر در دنباله یادداشت خود نوشته است: «خاقانی در ابیات زیر نیز از این باورداشت دینی بهره جسته است» و

سپس همان دو بیت مورد اشاره ما را آورده و سه بیت نیز بر آن افزوده است.

- بیت ۱۸۵۸:

فالج دارد سر بنانش ضفدع دارد بن زبانش

نکته مربوط به ضفدع از چاپ آقای عالی عباس آباد (ص ۴۵۶) یاد شده است و ما نیز اشاره کرده بودیم که این نوعی بیماری است.

- بیت ۱۸۹۸:

تیغم چو گرفت نور رایت شد زیر رکابی ثنایت

در یادداشت این بیت نوشته بودیم که «زیررکابی» نام نوعی سلاح است و به عنوان یک مدخل از فرهنگها فوت شده و شواهد آن بسیار کمیاب است. ایشان ضمن خرده گیری بر آن یادداشت، تعریفهای یاد شده در چند لغتنامه را یاد کرده اند که اتفاقاً همگی آنها در ذیل مدخل «رکاب» یا «رکابی» درج شده و هیچ کدام نیز شاهی را برای «زیررکابی» یاد نکرده اند. همین جا بیفزاییم که در لغتنامه دهخدا/ ذیل مدخل «رکاب» دو شاهد — که یکی سفرنامه ابن بطوطه به عربی است — برای همین سلاح یاد شده است، اما در هر دو شاهد هم واژه «رکابی» به کار رفته، نه «زیررکابی». البته آقای مهدوی فر باز این نکته را مسکوت گذاشته اند که ما در یادداشت آن بیت شاهی را از *آداب الحرب* و *الشجاعة* — که مهم ترین متن فارسی در باره آداب نبرد است — در تأیید ضبط «زیررکابی» یاد کرده بودیم. در سالهایی هم که از نگارش یادداشت آن بیت گذشته، نویسنده این سطرها فقط یک شاهد دیگر برای «زیررکابی» یافته که مربوط به تاریخ بیهقی (ص ۱۹۳) است:

روزی در راه طیس رکابدارش عنان او بگرفت تا از اسب فرآید؛ و قبضه تیغ

زیررکابی به دست گرفت و قصد خواجه گک کرد.

بنابراین، گفته ما همچنان به قوت خود باقی است که این تعبیر به عنوان یک مدخل از فرهنگها فوت شده و شواهد آن بسیار کمیاب است؛ چنانکه تاکنون فقط دو شاهد افزون بر بیت *تحفة العراقرین* برای نام این سلاح یافت شده است.

- بیت ۱۹۳۱:

فتویم بداد همتِ پاک با دیو هوا قمار در خاک
خرده گرفته‌اند که چرا بر خلاف ضبط بیشتر نسخه‌ها - «فتویم نداد» - در این
بیت ضبط «فتویم بداد» را که تنها یکی از نسخه‌ها آن را تأیید می‌کند، ترجیح
داده‌ایم. ما در یادداشت خود اشاره کردیم که بیت موقوف‌المعانی است و چون
بیت سپسین تصریح دارد که گوینده (خاقانی) بازی را انجام داده (باخت)،
بنابراین «فتویم بداد» درست است. به بیت سپسین توجه شود:

تا همتِ من به صدرِ تو تاخت انگشتریِ ثنایِ تو باخت

- بیت ۱۹۳۳:

جانم ز نهیب، کودک‌آسا با حرصِ نباخت جفت با تا

نوشته‌اند که چرا بازی را «جفت با تا» ضبط کرده‌ایم و از ضبط نسخه‌هایی که
«جفت یا تا» دارند عدول کردیم. علت این است که این بازی در متون ادب
فارسی به صورت «جفت و طاق» ضبط شده است که با ضبط «جفت با تا»
تناسب دارد. ما در زمان تصحیح متن، هر دو ضبط را در متون گوناگون جستجو
کرده‌ایم و این ضبط را مناسب‌تر می‌دانیم. آقای مهدوی‌فر نیز قاعدتاً جستجو
کرده‌اند و هیچ شاهدهی برای «جفت یا تا» (/جفت یا طاق) نیافته‌اند. شاهدهی هم
که از دیوان خاقانی یاد کرده‌اند مربوط به «جفت و طاق» است و ضبط مختار
ایشان را اثبات نمی‌کند.

- بیت ۲۸۱۶:

تا حضرتش از هری سفر کرد در بادِ هری سَموم اثر کرد
در بارهٔ «باد هری» ما در یادداشت خود، شاهی از *نزهت القلوب* و *کلیله و دمنه*
منظوم قانعی طوسی به دست داده و نیز به *آثار البلاد* و جایگاهی دیگر از
نزهت القلوب که بدین باد اشاره دارند، ارجاع داده‌ایم. آقای مهدوی فر بی اشاره
به یادداشتهای ما عبارت *آثار البلاد* را از همان چاپ و صفحه‌ای که ما بدان
ارجاع داده بودیم، نقل کرده و دو بیت تازی از ادیب زوزنی نیز بر آن افزوده‌اند
و بدین‌گونه کار تحقیق بر *تحفة العراقین* را گامهای بلندی به پیش برده‌اند.

- بیت ۲۹۰۲:

کوفی سیر و غلیظ بنیاد چون «را» به زبانِ اهلِ بغداد
به احتمالی که در بارهٔ ارتباط تعبیر «کوفی سیر» با «خط کوفی» داده‌ایم اعتراض
کرده، آن را بر کوفیان و سیرهٔ آنان اطلاق کرده‌اند و با مثل: «الکوفی لا یوفی»
مرتبط دانسته‌اند. اگر توجه شود در بیتهای پیشین سخن از حروف الفبا و شکل
آنها است. بنا بر این، احتمال ما منطقی می‌نماید؛ به‌ویژه که شکل «الف کوفی» و
«کاف کوفی» در ادبیات فارسی و مضمون پردازیهای آن مورد توجه شاعران
بوده است. بیتهای پیشین (۲۹۰۰-۲۹۰۲) را یکجا یاد می‌کنیم تا آنچه گفتیم
روشن شود:

چون نقشِ الف به صفّ دعوی جمله طلبان و هیچشان نی^۶
وانگه ز پی مرادِ هر دون هم دال شده به جسم و هم نون
کوفی سیر و غلیظ بنیاد چون «را» به زبانِ اهلِ بغداد

یادآوری این نکته نیز بایسته است که ضبط این تعبیر از دشواریهای ناگشودهٔ
تحفة العراقین است. در کهن‌ترین نسخهٔ متن یعنی نسخهٔ وین به صورت
«کوفی سوز» ضبط شده است. همچنین در نسخهٔ ۵۹ سنا و مجموعهٔ ۱۴۶
طباطبایی با ضبط «کوفی سور» رویاروی می‌شویم. در برخی نسخه‌ها مانند

نسخه ۴۶۵۲ مجلس و ۲۷۲ سپهسالار «کوفی صور» ضبط شده است که نشان می‌دهد آنها نیز ضبط «کوفی سور» را در دست داشته و چون وجهی برای آن نیافته‌اند، بدین شکل تغییرش داده‌اند. در دومین نسخه تاریخدار متن یعنی دستنویس ایاصوفیا نیز به صورت «کونی شود» و در نسخه ۳۵۱ سنا «کویی سور» ضبط شده است. ضبط «کوفی سیر» باید ضبط آسان‌شده این تعبیر باشد که از روی ناچاری در متن درج شد، اما باید شکل درست را در همین ضبط‌های یاد شده به دست آورد. بنا بر این، آنچه آقای مهدوی فر یاد کرده‌اند، نیاز به سند یا توجیه منطقی برای ارتباط با بیت مورد نظر دارد و چه خوب می‌بود که ایشان به جای گسترش دادن یادداشتهای دیگران، هم خود را صرف گشودن گره‌های اساسی متن می‌کردند.

جز آنچه اشاره کردیم، مواردی دیگر از نوشته آقای مهدوی فر هست که عجالتاً از پرداختن بدانها صرف نظر می‌کنیم. برای نمونه در بیت ۵۱ توضیح ما در متن چاپی بسنده بوده است، اما ایشان دلایل ما را در نیافته یا نپذیرفته‌اند و لذا تکرار آن سودی ندارد. یا در باره بیت ۲۰۸ که ایشان یکی از جوهری را که ما یاد کرده بودیم قطعی گرفته، اما برای آن سندی ارائه نکرده‌اند. یا در باره بیت‌های ۵۳۶ و ۵۳۷ به یادکرد سندی بسیار ضعیف پرداخته‌اند که بایسته است وجهی از متون معتبر برای آن یاد کنند.

در پایان بد نیست به این نکته اشاره کنیم که اصولاً تصحیح متون دشواری چون *تحفة العراقین* در یک مرحله ناشدنی است و گشودن بخشی از دشواریهای کار، نیازمند مطالعات گسترده در سالیان متمادی است. ما در دیباجة چاپ خود از این متن اشاره کردیم که تصحیح *تحفة العراقین* هنوز به پایان نرسیده است. هرچند که باور داشته و داریم این کار تا اندازه مطلوبی به پیش رفته است. برای اینکه دانسته شود دشواریهای پنهان این متن دارای چه ساختاری است، به خواست خداوند در نوشته‌ای دیگر به ارائه یادداشتهای و نکاتی خواهیم پرداخت که پس از چاپ اثر در باره آن فراهم آمده است.

پی نوشتها

۱. نک: فهرست کتابخانه سپهسالار، بخش چهارم، ص ۳۶۰-۳۶۱.
۲. برای تصویر چاپ شده این صفحه، نک: منشآت خاقانی، ص «یا» مقدمه. این «قدوة الصدور» که در عبارت می‌بینیم کسی جز جمال‌الدین موصلی (/ اصفهانی) نمی‌تواند باشد.
۳. این نام همانند نام مقاله ششم تحفة العرافین است که از اکثر نسخه‌های اثر افتاده و در دو نسخه وین و ایاصوفیا دیده می‌شود.
۴. می‌دانیم که تشبیه لب معشوق به عناب در شعر عرب رواج داشته و از آنجا به شعر فارسی نیز راه یافته و روشن است که در بیت ذوالفقار رنگ سرخ منظور است، اما در شعر خاقانی چنین نیست. خاقانی در سروده خود به یکی از وضعیتهای ماه در برابر خورشید اشاره دارد. می‌دانیم که در هنگام خسوف و کسوف، رنگهایی بر خورشید و به‌ویژه ماه پیدا می‌آید که یکی هم سرخ است و اصحاب احکام نجوم برای آنها حکمهایی وضع کرده‌اند (نک: گیهان‌شناخت، تصحیح نگارنده، ص ۱۹۸ و یادداشت بند ۵۴۵) اما اشاره خاقانی به «هر ماه» نشان می‌دهد که خسوف و کسوف مد نظرش نیست.
۵. فرهنگ ایران باستان، به نقل از لغتنامه دهخدا (ذیل مدخل «دبیر»؛ نیز نک: فرهنگ هنر و شاهای پهلوی (ص ۷۱).
۶. فقط برخی مانند بهار عجم (ج ۲، ص ۱۰۹۴) برای «رکابی» شواهدی از سراینندگان متأخر یاد کرده‌اند و برخی نیز مانند فرهنگ جهانگیری (ج ۲، ص ۱۵۱۹) و مجمع‌الفرس (ج ۲، ص ۶۴۶) به نام «زیرکاب» یا «زیرکابی» اشاره کرده‌اند، بی آنکه شواهدی را یاد کنند.
۷. بیت ناظر به این مضمون است که «الف هیچ ندارد».

منابع

- بهار عجم (۳ ج)، لاله تیک چندبهار، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران، ۱۳۸۰.
- تاریخ بیهقی، ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۶۱.
- ترجمان‌البلاغه، محمدبن عمر الرادویانی، به کوشش احمد آتش، تهران، ۱۳۶۲ [افست چاپ ترکیه].
- دیوان ذوالفقار شروانی [نسخه برگردان دستنویس ۹۷۷۷ خاوری موزه بریتانیا]، با مقدمه ادوارد ادواردز، لندن، ۱۹۳۴ م.
- شرفنامه، نظامی گنجوی، تصحیح ی. ا. برتلس، باکو، ۱۹۴۷ م.

- فرهنگ جهانگیری (بخش نخست: متن [جلدهای نخست و دوم])، میرجمال‌الدین حسین بن
فخرالدین حسن انجو شیرازی، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد، ۱۳۵۹.
- فرهنگ مجمع‌الفرس (۳ ج)، محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری، به
کوشش محمد دبیرسیاقی، ۱۳۳۸-۱۳۴۰.
- فرهنگنامه قرآنی (۵ ج)، تنظیم بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷.
- فرهنگ هزارش‌های پهلوی، محمدجواد مشکور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- فهرست کتابخانه سپهسالار (بخش چهارم)، محمدتقی دانش‌پژوه و علی‌تقی منزوی، تهران، ۱۳۴۶.
- مسائل تاریخی زبان فارسی، علی‌اشرف صادقی، تهران، ۱۳۸۰.
- منشآت خاقانی، تصحیح محمد روشن، تهران، کتاب فرزانه، ۱۳۶۲.

